

## یادداشت

## دیپلماسی در نقطه صفر مرزی؛ اینجا جای کاسبی با رادیکالیسم نیست

ادامه‌از صفحه اول

تاقتض دردانگیز و تاریخی جامعه ما دقیقاً همین‌جاست؛ کسانی امروز از روی صندلی‌های امن پایتخت بر طبل استعمار تقابل می‌کوبند و دیپلمات‌های خط مقدم را متهم به ترس و سازش‌کاری می‌کنند که در کارنامه سیاسی‌شان، تنها صفت «نمایندگان چندکامی» به چشم می‌خورد. اینان، برآمدگان صندوق‌های رای یا مشارکت حداقلی‌اند که چون پایگاه اجتماعی لرزان و تهی خود را می‌شناسند، می‌کوشند فقدان وزن سیاسی و بی‌عملی مطلق خود در روزهای سخت نبرد را امروز با فریادهای رادیکال و تولید هیاهو در روزهای مذاکره جبران کنند. برای این طیف، سیاست خارجی نه صحنه تأمین منافع ملی، بلکه صرفاً سکویی برای اثبات خلوص ایدئولوژیک به پایگاه اقلیتی خودشان است. اما طنز تلخ و گزنده‌تر ماجرا-که عیار ادعاهای این جریان را مشخص می‌کند- زمانی رخ می‌نماید که به عقبه فکری این طیف نگاه می‌کنیم؛ می‌بینیم مراد و مرشد فکری برخی از همین عزیزان سویرانقلابی و مدعیان مبارزه با استکبار، سابقه طولانی‌مدت داشتن «گرین‌کارت آمریکا» را در پرونده خود مستتر کرده‌اند. آنها در حالی برای مردم نسخه مقاومت ابدی و تنش‌مستمر می‌پیچند که خودشان یا فرزندانشان، راه‌های تنفس در همان جهان «استکباری» را به‌خوبی بلدند. در نقطه مقابل این مدعیان پریهایو اما بی‌هزینه، چهره‌ای از عقلای استخوان‌کرده‌ده و اهل گفت‌وگو مانند شهید دکتر علی لاریجانی قرار داشت؛ شخصیتی که سال‌ها سیبل حملات ناجوانمردانه، تخریب‌ها و برجسپ‌زنی‌های همین جریان رادیکال بود ولی در عمل نشان داد مرد روزهای سخت کیست. او که عمیقاً می‌فهمید دیپلماسی و حفظ کانون‌های عقلانیت بی‌مقاومت ابدی و تنش‌مستمر می‌پیچند است، در اوج التهابات منطقه‌ای، می‌هیج لکت و ترسی، راهی شامات شد و در نهایت، زیر بمباران مستقیم و کینه‌توزانه رژیم اسرائیل به شهادت رسید. این تصویر متناقض، خونین‌ترین، واقعی‌ترین و عبرت‌آموزترین عصاره وضعیت امروز سیاست در ایران است: آن که فقط شعار می‌دهد، مرزهای رادیکالیسم را درمی‌نوردد و دیپلماسی را تخریب می‌کند، در حاشیه امن تهران نشسته است؛ اما آن که الفبای قدرت، ضرورت مذاکره، هزینه‌های جنگ و اهمیت حفظ ساختارهای کشور را با گوشت و پوست می‌فهمید، در میدان واقعی خطر حضور یافت و خون پاکش بر زمین ریخت تا ثابت کند «عقلانیت دیپلماتیک» نه از سر ترس، بلکه اوج شجاعت است. یادآوری جمله مشهور لرد پالمستون که «کشورها منافع ابدی دارند، نه دوست و دشمن ابدی»، امروز دیگر یک رپرتیژ آکادمیک یا دعوت به ساده‌لوحی نیست؛ فرمول قطعی زنده‌ماندن در خاورمیانه پرآشوب است. مذاکره برای تثبیت صلح پس از یک نبرد نفس‌گیر، تنها اعتماد به آمریکا یا چشم‌پسندی بر ذات خصمانه رژیم صهیونیستی نیست؛ مذاکره، تلاش هوشمندانه برای مدیریت بحران، بازسازی اقتصاد جنگ‌زده و جلوگیری از ورود کشور به چرخه فرسایش بی‌حاصل است. در این میان، آزاردهنده‌ترین بخش ماجرا، تاوام «رادیکالیسم بی‌هزینه» است. هزینه سه ماه جنگ تحمیلی، آسیب‌دیدن زیرساخت‌های انرژی و صنعتی، قطعی برق، التهاب ویرانگر بازار ارز، فرار سرمایه و داغ‌آر شدن خانواده‌ها را شهروندان عادی، کارگران، کارمندان و طبقه متوسطی پرداختند که نه تریبون برای فریادزدن دارند و نه حاشیه امنی برای فرار. این یک دوگانه‌سازی به شدت ریاکارانه است که عده‌ای برای مردم کوچک و بازار «مرگ بر دیپلماسی» و زیستن در انزوا و آوار را ترویج کنند، اما امکانات زیست، تحصیل و دوزدن تحریم‌ها را برای خود و اقآزاد گاشان به شکل «ویژه» حفظ کنند. این مدل از سیاست‌ورزی، در واقع «عمومی‌کردن هزینه‌های سنگین ایدئولوژی» و «خصوصی‌سازی منافع حاکمیتی» است. در لحظه حساس شیفت اف‌ان نظامی به فاز دیپلماتیک، این سبک از سیاست‌ورزی پرقرورمنسسی و ناماهی، صرفاً یک بد اخلاقی رسانه‌ای نیست، بلکه خنجرزدن به امنیت ملی است. کسانی که امروز با کلمات آتشین، سنگ‌اندازی تقنینی و توییت‌های تحریک‌آمیز، راه را بر تنفس دیپلماتیک می‌بندند، باید روشن کنند جایگزین عملی‌شان برای جبران آسیب‌های زیرساختی چیست؟ باید بگویند فردا که شیرازه اقتصاد تحت فشار از هم گسیخت، چه کسی پاسخ‌گو خواهد بود؟ هرچند تاریخ محصر امان باره این اثبات کرده است که این صداها بلند و گلوهای پاره، در روزهای پاسخ‌گویی به مردم، غایب‌ترین افراد میدان‌اند. حقیقت سخت و گریزناپذیر این است: قدرت نظامی و میدانی، هرچند هم که باشکوه و حماسی باشد، اگر در زمان مناسب با دیپلماسی درنیا‌می‌زد و به دستاورد سیاسی تبدیل نشود، به فرسایش مطلق کشیده خواهد شد؛ همان‌طور که دیپلماسی بدون پشتوانه قدرت میدانی، به التماس می‌گراید. هنر حکمرانی بالغانه، متصل‌کردن این دو بازو در زمان طلایی خویش است، نه فریادنی‌کردن یکی به پای شعارهای دیگری. هوش‌گیری و کارشکنی سیاسی شاید در کوتاه‌مدت برای نمایندگان فاقد رأی و وتندروههای جویای نام، چند لایک مجازی، تیتر رسانه‌ای و احساس کاذب قهرمانی به همراه بیاورد، اما تاریخ فراموش نخواهد کرد که حرکت پوپولیستی آنها چگونه تلاش کرد تا زیرساخت‌ها، امنیت روانی و معیشت یک ملت صبور را به گرگان بگیرد. امروز، زمان التیام زخمها از مسیر دیپلماسی معتدترانه است، نه زمان سوبیه‌حساس‌های مخفی‌بازی و انتخابتی. صدای عقلانیت، حتی اگر آغشته به خون مردمانی همچون لاریجانی باشد، باید در این کشور شنیده شود.

### نشانه‌های توسعه‌نیافتگی وانفعال جوامع

بسیاری از دانشگاه‌هایی که با شهریه اداره می‌شوند، برای بقا عملاً ناچار به تسامح و تساهل شده‌اند و به‌آسانی کم‌سوادترین افراد را تا بالاترین سطوح دانشگاهی می‌پذیرند و بی‌رحمت مدرک می‌دهند. آیا در روش محصر این روش‌پرورشی، این مدارک «کاغذپاره» خوانده می‌شوند؟

این وارونه‌دیدن‌ها و کج‌روی‌ها در بسیاری از عرصه‌ها دیده می‌شود. برای مثال، در منا، که جای سنگ‌زدن به شیطان است، برخی حجاج برای به‌دست‌آوردن جای بهتر در چادر، در سبقت‌گرفتن از هم‌کاروانان خود شتاب می‌کردند. شهید مطهری در کتاب انسان کامل، تعالی ناکش و تک‌تبعدی را نوعی توسعه نامتوازن می‌داند؛ وضعی شبیه انسان کاریکاتوری که برخی اجزایش کوتاه و کوچک و برخی دیگر بلند و کشیده‌اند. در مقیاس کلان نیز می‌توان همین مثال را به‌کار برد؛ مانند کره شمالی که در عرصه جنگ‌افزار پیش رفته و موشک قاره‌پیما با کلاهک هسته‌ای دارد، اما در حوزه‌های اجتماعی و حتی صنعتی به معنای عام، بنا به روایت پژوهشگران علوم اجتماعی، از کره جنوبی -که در زمانی منچندانی دور با این یکپارچه بود- بسیار عقب مانده است.

جامعه فرهیخته و علمی، افزون بر آنکه رفتار عقلانی را در سطحی گسترده پدید می‌آورد، می‌تواند صنعت را نیز به معنای فراگیر آن در خود شکل دهد و به‌گونه‌ای مزرون و عادلانه رشد کند. در فلسفه می‌گویند از معلول به علت می‌رسند و حتی از کیفیت معلول به کیفیت علت بی‌می‌برند، زیرا میان آن دو سنخیت برقرار است. بدون داده‌های جامعه از واقعیت اوضاع درونی آن خبر می‌دهند. به تعبیر مولوی، وقتی از شتری پرسیدند از کجا می‌آیی، به طعنه گفت: از حمام گرم کوی تو؛ و پاسخ شنید: خود پیداست از زانوی تو! این‌گونه حکایت‌ها بر نکته مهم پیش‌گفته دلالت دارند. در جامعه مبتلا به این نشانه‌های عقب‌ماندگی، ضرورت اندیشه‌ورزی اجتماعی برای ترمیم از پایین به بالا و برعکس آشکار است و تعلل، موجب دور باطل است. اگر به فرموده سردار شهید: واقعا در تهیدها، فرصت‌هایی است که در خود فرصت‌ها نیست، پس باید آن فرصت‌ها را تحت شرایط تهدید نیز دریافت و نباید از قافله پیشرفت و تعالی تحت هر شرایطی عقب ماند، شبیه به گلوله برف که در سرشاییبی، به بهمنی هولناک تبدیل می‌شود و بر مردمی فرود می‌آید و فاجعه می‌سازد.

## گفت‌وگوی حسین گنجی با جواد مجابی درباره نقاشی‌هایی که در روزها و شب‌های بستری شدن او در بیمارستان ایرانمهر شکل گرفتند

**✖ اگر موافق باشید از تجربه بیماری و جراحی شروع کنیم؛ وقتی پزشکان گفتند عمل تنها راه علاج است، شما این تصمیم را چطور پذیرفتید؟**

**جواد مجابی:** خوشبختانه تنها راه علاج بود و چاره نبود. به‌خصوص که دو دوست پزشک بسیار مطمئن و امین گفتند لازم است.

**✖ خود تجربه بیماری و جراحی، بیش از آنکه بعداً فهمیدید، در لحظه جقدر برایتان سخت بود؟**

**جواد مجابی:** خیلی. دکتر خسرو پارسا و نجل‌رحیم از دوستان قدیمی من هستند. دو جراح دیگر هم رسیدگی کردند. من دو سال با این افراد در جلسات نوروساینس همکاری داشتم و گاهی در بخش‌های ادبی کمک می‌کردم.

**✖ نقاشی که این سال‌ها بیشتر به آن مبادرت دارید، به آنجا هم سرایت کرد؟**

**جواد مجابی:** این روزها عمده کارم نقاشی‌کشیدن شده است، موضوعی که شاید پیش از این آن‌قدر جدی نبود نبود. برایم این اولین تصویری است که امروز از شاه‌رودی در ذهنم آمد و روی کاغذ آوردمش. (تصویر شاه‌رودی را روی کاغذ نشانم می‌دهد) مرد خیلی خوش‌قیافه‌ای با صدای فاخر و مسوی قرمز بود. آن زمان موی قرمز خیلی خطرناک بود. جامعه تحمل نمی‌کرد.

**ناستین مجابی، همسر جواد مجابی:** می‌گفتند اینها شیطان هستند.

**جواد مجابی:** البته خواسته بود موهایش را رنگ کند و اندازه‌ها اشتباه شده بود و رنگ مویش قرمز شده بود. شاه‌رودی به این چیزها اهمیت نمی‌داد. خیلی مرد آزاده و ششگولی بود. می‌گفت من که صدا و هیكلم از شاملو بهتر است، شعرهایم هم همین‌طور. چرا او مشهور شده و من نه. (با لبخند) مشککش این بود. می‌گفتم استرا جقدر خودت را با شاملو مقایسه می‌کنی. شاملو خودش را با هیچ‌کس مقایسه نکرده و کار خودش را می‌کند. یکی از ویژگی‌های خوب شاملو این بود که خودش را با کسی مقایسه نمی‌کرد، چه نیما اا بالا باشد، چه فردوسی. گاهی هم لاج می‌کرد و حرف‌هایی راجع به سعدی و فردوسی می‌گفت. شاملو در ادبیات ایران به دو نفر به‌شدت مدیون است: لحن حماسی را از فردوسی گرفته؛ عشق زمینی ملموس و مشخص را از سعدی. به سعدی با توهین گفته بود: بزرگ‌مردی کوچک.

**✖ این حمله شاملو به سعدی را می‌شود از جنس طغیان عاشقانه علیه پدران ادبی دانست؛ یعنی نوعی شیفتگی پنهان پشت اعتراض؟**

**جواد مجابی:** شاید. ولی این طغیان بچه‌ها علیه بزرگ‌ترا شده. لحن حماسی که دارد به پای فردوسی نمی‌رسد نه، اینکه باید برسد. هیچ شاعری در این سطح نداریم. حتی رودکی: «بوی جوی مولیان آید همی».

**✖ در آن وضعیت بیمارستانی، چه چیز ناگهان شما را به سمت نقاشی برد؛ بازیگوشی هنرمندانه یا رفع بی‌حوصلگی؟**

**جواد مجابی:** پررویی، دیوانگی.

**✖ این میل به نقاشی برای شما امروز تازه‌ای نیست؛ اما در بیمارستان هم یک عادت روزانه و پناه ذهنی بوده است. ریشه‌اش کجاست؟**

**جواد مجابی:** من از سال پنجم، ششم زندگی‌ام در روستا بودم و رفیق و هم‌بازی نداشتم. در ۱۳۲۴ یک بچه بدون هم‌بازی بودم. در پست‌خانه بودم که بر از کاغذ و لوازم‌التحریر بود و من با اینها کار می‌کردم. مثل همه بچه‌ها شروع کردم به نقاشی‌کردن. یکباسو و کاندینسکی، دو نابغه، می‌شنوید ما به گرد پای بچه‌ها نمی‌رسیم. بچه‌ها آن‌قدر آزاد و زبیا با خطوط بازی می‌کنند که ما نمی‌توانیم. ما مانش داریم که همین پدر ما را درمی‌آورد. بزرگ‌تر که شدم ۱۰ ساله نقاشی کردم. برادرم هم تا حدی از من نقاشی را یاد گرفت. البته او صاحب استعداد فطری بود. من نصفه‌نیمه چیزهایی داشتم. حسین مجابی، برادرم، نقاش درجه‌یک بود و خیلی‌ها می‌گفتند که نابغه است. ما با هم باریکه‌ها کاغذ را چسب می‌دیم. اینجا رستم حرکت می‌کرد، می‌آمد به طرف جنگ سهراب، سهراب از این طرف می‌آمد به طرف رستم و این وسط جنگ می‌شد. تا این حد، حتی به‌جای اینکه سر مززع فروم، بن‌بش‌ها را هم نداشتم - عشق من به نقاشی تا همین امروز ادامه پیدا کرده است. الان که ناس‌های نویسنده هستم، وقتی کارم با کامپیوتر تمام می‌شود نقاشی می‌کنم. تمام انرژی‌ای که در ذهن من مانده، برای بیان خیالاتم نیست به پیرامون. از طریق تصاویر می‌آید. من حدود هزار طرح انتخاب‌شده دارم. دوره‌ای هم رنگ‌روغن کار کردم ولی نخواستم به‌عنوان نقاش مطرح شوم. خواستم به‌عنوان

## پاسخی به اخلاق مراقبت



جواد مجابی را معمولاً با شعر، داستان، طنز، نقد هنرهای تجسمی و روزنامه‌نگاری می‌شناسیم؛ اما در این گفت‌وگو، وقتی از روزهای بستری شدن در بیمارستان ایرانمهر و نقاشی‌های مجموعه «شب‌های سفید بیمارستان» حرف می‌زند، جمله‌ای می‌گوید که انگار همه این مسرهای پرانگه‌ده را به یک رشه برمی‌گرداند: «من ذاتاً نقاشم». مجابی در بیمارستان، در شب‌هایی که خوابش نمی‌برد، با کاغذهای بزرگ و مازیک کار کرد؛ در حالی که دستش به دستگاه وصل بود و همراهش در مازیک‌ها را برایش باز می‌کرد. او می‌گوید فکر کرده بود اگر نقاشی کند حالش خوش خواهد بود، و بعدها این تجربه را شفاف‌بش دانست.

این گفت‌وگو روایتی است از بازگشت هنرمند به تصویر؛ از بدن آسیب‌دیده، ذهن همچنان فعال، شأن فرهنگی بیمارستان و هنری که در لحظه ناخوشی هم از ادامه‌دادن دست نمی‌کشد. مهم نیست نویسنده باشی یا نقاش یا موزیسین؛ در اوج درد، تنها راه نجات خلق کردن است. جواد مجابی در ۸۷ سالگی و در بستر بیمارستان بیش از همیشه خود را نقاش می‌داند. به‌طوری‌که می‌گوید: «تمام انرژی ذهنم و توانم دردهایم، از طریق تصویر خارج می‌شوند». و همچنان معترض جدی است به وضعیت مواجه با هنرمندان و نویسندگان و می‌گوید: «هیچ‌کس در این دنیای پر از فقر و مسکنت حق ندارد برای دیگری تعیین تکلیف کند».

شاعر شناخته شوم، شاعربودن در ایران افتخار است. ما ایرانیان منسوب به شعر هستیم و شاعربودن مقام بزرگی است که از زبان مردم سخن می‌گوید و این مقامی است که هرکسی حق ندارد بگوید من شاعر هستم.

**✖ پس از نظر شما شاعران صرفاً تسلط بر وزن و قافیه نیست؛ رسیدن به مقامی است که شاعر بتواند زبان جمعی مردم شود؟ جواد مجابی:** بله. شاملو و اخوان زبان مردم هستند. شاید نیما به اندازه شاملو و اخوان نباشد. فروغ صدای زن‌های ایران است که خیلی مهم است. مهارت بالا و پایین‌کردن چند قافیه که نشد شعر. اینکه بتوانی جهان درونی گسترده، عوالم و خیالات خودت را به ذهن‌های دیگران تسری بدی اهمیت دارد وگرنه بقیه‌ش مهارت است؛ مهارت، استادکاری و صنعتگری. به قول حافظ: «استاد سخن سعدی است نزد همکس/ اما دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو» - صنعتگری فرق کرده بسود و خیلی جدی‌تر و می‌گفت استاد سخن. به قول یکی از بچه‌ها قیه‌های سعدی را می‌کنند و از آن مقام خلعتش می‌کنند. «آن را که خواندی استاد گر بنگری به تحقیق/ صنعتگری است اما طبع روان نداره» این صنعتگری است. خیلی مهم است. صنعتگری‌کردن در هنر امر رایج است. «صنعتگری است اما لطف سخن نداره» اینها ندوای شعراست که ایراد می‌هم ندارد.

**✖ همین مرز میان مهارت و خلاقت را در نقاشی امروز هم می‌بینید؛ جایی که طراحی از ذهن می‌آید و اجرا بیشتر به صنعت و مهارت نزدیک می‌شود؟ جواد مجابی:** یک بار خانم اعتمادی گفت اصل نقاشی طراحی است. طراحی چیزی است که از ذهن برمی‌خیزد. نقاشی‌کردن یک مهارت است. زین‌سازی، برجسته‌کاری و سایه‌روشن، همه مهارت است.

**✖ ناستین مجابی، شما از نزدیک شاهد این دوره و عوارض این بیماری بودید. تغییرات ذهنی، رفتاری و ریتم کار آقای مجابی از چه زمانی برای شما محسوس شد؟ ناستین مجابی:** حدود دو سال بود که نوع حرف‌زدن، رفتار، کارها و زمان نوشتن آقای مجابی فرق کرده بسود و خیلی جدی‌تر و فشرده‌تر فقط به مطالب ذهنی خودش می‌پرداخت و حوصله حرف‌های متفرقه را نداشت. همیشه با سبک‌روی تحمل می‌کرد اما اخیراً گاهی عصبانی می‌شد که من الان چیز دیگری می‌گویم. هر روز صبح با یک بیت یا یک لغت یا معنای یک کلمه سر میز

شده و خوشحال بودیم. تمام آزمایش‌ها را انجام داده و منظر پیش از این در تعاونی منحله فعالیت می‌کردند، شامل:
۱. اعضای هیئت مدیره (اعم از انتصابی یا انتخابی)،
۲. نماینده‌های تعیین شده در بلوک‌ها و هرگونه نماینده مالی یا اجرایی
۳. سایر کارکنان و مسئولین سابق

از درجه اعتبار ساقط شده و فاقد هرگونه صلاحیت، مسئولیت، و اختیارات قانونی در خصوص پروژه، اموال، دارایی‌ها و امور جاری تعاونی می‌باشند.
**بنابر این، کلیه اختیارات مربوط به مدیریت پروژه حکیم از جمله موارد ذیل:**
- برگزاری هرگونه مجمع عمومی (اعم از عادی یا فوق‌العاده) تحت هر عنوان ،بلوک، مجموعه و…

## ((اطلاعیه مهم و حقوقی))

**موضوع: اعلام وضعیت حقوقی تعاونی مسکن شماره ۲ کارکنان ساز مان خدمات موتوری شهر داری تهران (در حال تصفیه) و تعیین مدیریت تصفیه**
به اطلاع کلیه اعضای محترم، پیمانکاران، ذینفغان و سایر اشخاص ثالث می‌رساند:
۱- با استناد در حکم صادره از سوی شعبه ۱۱۷۰ دادگاه محترم کفبری ۲ مبنی بر انحلال تعاونی مسکن شماره ۲ کارکنان سازمان خدمات موتوری شهرداری تهران و با توجه به آگهی رسمی منتشر شده در روزنامه رسمی مورخ ۱۴۰۴/۱۱/۲۸ مبنی بر انتصاب اینجناب حمید قاسمی امیر به عنوان «مدیر تصفیه» بدین‌وسیله به اطلاع می‌رساند از تاریخ ۱۴۰۴/۱۱/۲۸ ، تمامی ارکان، عناوین، ساختارها و اشخاصی که پیش از این در تعاونی منحله فعالیت می‌کردند، شامل:
۱. اعضای هیئت مدیره (اعم از انتصابی یا انتخابی)،
۲. نماینده‌های تعیین شده در بلوک‌ها و هرگونه نماینده مالی یا اجرایی
۳. سایر کارکنان و مسئولین سابق

از درجه اعتبار ساقط شده و فاقد هرگونه صلاحیت، مسئولیت، و اختیارات قانونی در خصوص پروژه، اموال، دارایی‌ها و امور جاری تعاونی می‌باشند.

**بنابر این، کلیه اختیارات مربوط به مدیریت پروژه حکیم از جمله موارد ذیل:**

- برگزاری هرگونه مجمع عمومی (اعم از عادی یا فوق‌العاده) تحت هر عنوان ،بلوک، مجموعه و…

## شوق

جواب‌ها بودیم. دکتر خودشان (سجادی) هم در جریان بودند. یک روز دیگر بی‌حالی‌شان بیشتر شد و روی زمین نشستند. من به دکتر نجل‌رحیم که دوست صمیمی ما و متخصص مغز و اعصاب هستند تماس گرفتم که گفتند به اورژانس بیمارستان ایرانمهر بروید. رفتن همان و بستری و جراحی مغز همان. **جواد مجابی:** بر اثر کسالت و ضعف مفرد به بیمارستان رفتیم و گفتند باید جراحی مغز انجام شود.

ناستین مجابی، عکس که گرفتند، گفتند بخشی از مغز مشکل پیدا کرده. تورم بود، اما دیده نمی‌شد. التهاب بین دو نیم‌کره بود و بعد از تزریق برای وضوح، منوجه توده‌ای شدند که باعث جراحی شد. دکتر خسرو پارسا گفتند قطعاً باید جراحی شود. چهار دکتر درجه‌یک را آوردند و دکتر شه‌ریاری جراحی کردند. در مدتی که دکتر بی‌حال بودند پویک گفت این‌قدر دکتر نقاشی دوست دارد و حوصله ندارد نقاشی کند. قبل از رفتن به بیمارستان، زمانی که در خانه بودند، نقاشی می‌کردند. نقاشی تنها چیزی است که دنیایش را درگون می‌کند و عاشق این کار است. یعنی طبیعی‌ترین هنران مرد نقاشی‌کردن است. در بیمارستان هم که صحبت شد، گفتیم بهتر است اینجا هم نقاشی کنند. خواهرشان هم یک سری کاغذ و مازیک برایشان آوردند.

**✖ بنابراین نقاشی که پیش از بیمارستان جزئی از زندگی روزمره‌تان بود، در بیمارستان هم قطع نشد و شکل تازه‌ای پیدا کرد؟**

**جواد مجابی:** بله. فکر کردم اگر نقاشی کنم حالم خوش خواهد بود.

**✖ با وجود سرم و محدودیت‌های جسمی، بدن مانع کار نمی‌شد؟ دستتان ادبیتان نمی‌کرد؟**

خبر؛ نقاشی را دوست داشتم. شب‌ها خواب نمی‌برد. به همراهم می‌گفتم در راهرو کنار من نشین که نقاشی کنم و ایشان هم مراقیم بود و در مازیک را برابم باز می‌کرد. چون سخت بود. فکر می‌کنم این کار برابم شفاف‌بخش بود. با دکتر نجل‌رحیم صحبت کردم؛ گفتم نقاشی‌کشیدن من ممکن است نظم بیمارستان و بیماران را مختل کند که گفت نه، شما اینجا آزاد هستید. صبح و شب نقاشی می‌کردم. ولی کارکنان خیلی مراعات کردند. فضای بیمارستان هم کمی عوض شد.

**✖ شما هم نقاشی را می‌شناسید و هم تاریخ حمایت از هنر را؛ سابقه‌ای می‌شناسید که نهادی بیرون از میدان هنر، مثل بیمارستان، به حمایت هنرمند برآید و حتی به بخشی از فرآیند خلق اثر تبدیل شود؟**

نه، عملاً این اتفاق نیفتاده است. شاه پهلماس اول که بعدها بدبخت شد و فرار کرد، پسر شاه سلطان حسین صفوی بود. تا زمان سلطنت شاه اسماعیل، با قراقویونلوها و آق‌قویونلوها، آل جلایر یا جلایریان، به تدریج در طول قرن‌ها، نقاش‌خانه سلطنتی بهترین آثار را جمع کرده بود که الان بخشی از آن در گنجینه سلطنتی است و شامل صدها قطعه مرقع، خوشنویسی، نقاشی و مینیاتور بوده که یکی از گنجینه‌های بزرگ تاریخی است. به شاه پهلماس یک گفتند تو کارهای زشتی کردی؛ کودک‌آزاری کردی. به نقاشی علاقه‌مند شدی، با اطرافیان بردفرتاری کردی. این کار‌ها را در یک ردیف قرار دادند؛ به معنای لهو و لعب، یعنی بازی‌های بی‌ربط با کودکان. مناهی هم همان نهی منکر است. بیچاره از ترسش دستور داد روی سنگی حک کردند که من بیچاره این گناهان را مرتکب شدم و در مسجد شاه اصفهان آویزان کردند که الان موجود است. پدرش که شکست خورده، شاه اسماعیل خودش نقاشی می‌کرد. نقاشی‌های دوره شاه پهلماس در عالی‌قاپوی قزوین را چند ماه قبل دیدم که فوق‌العاده زیاست. این نقاشی که این بود که وقتی شاه از حمایت نقاشان، هنرمندان و خوشنویسان دست کشید، اعیان و صاحبان صنایع و کسانی که ثروت کافی داشتند، به حمایت این هنرمندان پرداختند و با خریدن آثارشان حمایتشان کردند که به زندگی‌شان ادامه دهند. این اتفاق در نیمه اول قرن هجدهم میلادی رخ داد که خیلی مهم است. یعنی بین ۱۷۲۲ و ۱۷۳۳ که نیمه اول قرن هجدهم است، شاه پهلماس با حاجتبی که به خرگه داد، نقاش‌خانه بزرگ سلطنتی را تعطیل و هنرمندان بزرگ را برکنده کرد؛ به نحوی که عثمانی‌ها طمع کردند که این افراد را آنجا ببرند و هندی‌ها هم از بعضی‌هایشان حمایت کردند. اعیان و صاحبان ثروت و کسانی که کارگاه‌های بزرگ داشتند، آثار را خریدند.

ادامه‌از صفحه اول

مدرک فارغ التحصیلی (دانشنامه) **اینجناب علی آهنگر محله** فرزند محمد با شماره شناسنامه ۲۹۴۲ که ملی ۴۸۸۹۸۴۹۴۷۵ صادره از گنبد در مقطع کارشناسی (شدنیویسنده رشته مدیریت مالی صادره از واحد دانشگاهی علوم و تحقیقات تهران (مازندران) با شماره سریال ۳۹۹۹۵۸ مفقود گردیده و فاقد اعتبار می باشد. از یازبنده تقاضای می شود اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری به نشانی : ساری، کیلومتر ۷ جاده دریا، مجتمع دانشگاهی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری، ساختمان اداری، طبقه دوم، اداره دانش آموختگان و یا صندوق پستی ۱۹۴-۴۸۱۶۴ ارسال نمایند.

ادامه‌از صفحه اول

مدرک فارغ التحصیلی (دانشنامه) **اینجناب علی آهنگر محله** فرزند محمد با شماره شناسنامه ۲۹۴۲ که ملی ۴۸۸۹۸۴۹۴۷۵ صادره از گنبد در مقطع کارشناسی (شدنیویسنده رشته مدیریت مالی صادره از واحد دانشگاهی علوم و تحقیقات تهران (مازندران) با شماره سریال ۳۹۹۹۵۸ مفقود گردیده و فاقد اعتبار می باشد. از یازبنده تقاضای می شود اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری، ساختمان اداری، طبقه دوم، اداره دانش آموختگان و یا صندوق پستی ۱۹۴-۴۸۱۶۴ ارسال نمایند.

ادامه‌از صفحه اول